بسم الله الرحمن الرحیم.

موضوع: فرق بین باب تعارض، باب تزاحم و باب اجتماع امر و نهى‏.

تعارض=تکاذب دلیلین در مقام ثبوت(يعنى هركدام از دو دلیل زبان حالش اينست كه ديگرى كذب است و از مولى صادر نشده).

تزاحم=تنافی دو حکم در مقام اثبات(بخاطر عجز مکلف از امتثال).

اجتماع امر و نهی=تلاقی امر و نهی در فعل واحد(که این تلاقی فقط در عموم من وجه تصویر می‌شود).

بنابراین:

در مواردى كه نسبت بين دو متعلق دو حكم، عموم من وجه باشد، اينجا قابليت دارد كه هم از باب تعارض باشد و هم از باب تزاحم و هم از باب اجتماع امر و نهى. با اين حساب، چنين موردى را داخل در كدام باب كنيم؟ آيا داخل در باب تعارض كنيم و صغراى آن باب بدانيم تا حكم تعارض (كه تساقط يا تخيير باشد) برآن جارى شود؟ و يا داخل در باب تزاحم باشد تا حكم متزاحمين را داشته باشد؟ يعنى اگر مساوى‏اند، تخيير عقلى و اگر احدهما رجحان دارد، اخذ به راجح يا اهم كنيم؟ و يا در باب اجتماع امر و نهى داخل باشد كه احكام آن جارى شود. يعنى على القول به جواز اجتماع، هم عاصى و هم مطيع باشد. لو جمع بينهما و على القول بالاستحالة و تقديم جانب الامر حكم كنيم به اينكه فقط مطيع است و نه عاصى و على القول بالاستحالة و تقديم جانب نهى بگوئيم فقط عاصى است و نه مطيع؟

فما المائز بينها و ما الفارق؟

پاسخ:

بیان دو مقدمه:

مقدمه اول: عام به سه قسم تقسیم می‌شود: استغراقی، مجموعی، بدلی.

قسم اول: عام اسغراقی.

عام استغراقی عامی است که حکم در مقام انشاء واحد ، اما در مقام واقع متعدد است؛ یعنی حکم به تعداد افراد منحل می‌شود به حیثی که هر فردی از افراد عام حکم مستقل خواهد داشت. مثلا اگر مولا فرمود اکرم کل عالم این یعنی اکرام هر فرد فرد از افراد عالم واجب است، بنابراین اگر مکلف عالم اول را اکرام نمود، اما عالم دوم را اکرام نکرد، یک اطاعت نموده و یک عصیان کرده است.

قسم دوم: عام مجموعی یا شمولی.

در عام مجموعی حکم در مقام ثبوت و اثبات واحد است. یعنی یک حکم وجود دارد که این یک حکم متعلق به مجموع افراد است؛ بنابراین هر فرد فرد از افراد عام، به منزله جزءالموضوع است که در نتیجه با عدم اتیان به همه افراد، حکم امتثال نخواهد گردید.

قسم سوم: عالم بدلی.

در عام بدلی نیز مانند عام مجموعی یک حکم بیشتر وجود ندارد، لکن این یک حکم متعلق به طبیعت است و به صرف الوجود و تحقق یک فرد(غیر معین) امتثال حاصل می‌شود؛ مانند اینکه مولا بفرماید اکرم من شئت من العلماء؛ که در اینجا یک حکم است و آن وجود اکرام عالم‌مّا است؛ بنابراین اگر عالم اول اکرام شد، امر مولا امتثال گردیده و دیگر اکرام عالم دوم و سوم امتثالش واجب نیست.

مقدمه دوم:

تعارض دو دلیل گاهی بین دو مدلول مطابقی است. مانند صل و لاتصل

و گاهی بین دو دلیل التزامی، مانند: اکرم العلماء و لاتکرم الفساق. در این مثال اثبات بر عنوان علما و سلب بر عنوان فساق بارشده و مستقيما يكديگر را نفى نمى‏كنند. منتهى چون هركدام عامند و شامل مى‏شوند جميع افراد را، لذا عنوان العلماء توسعه پيدا مى‏كند و دامنش علماى فاسق را هم مى‏گيرد و به دلالت التزاميه دلالت مى‏كند كه حكم منافى براى اين افراد ثابت نيست و متقابلا عنوان فساق هم توسعه مى‏يابد و شامل فساق از علماء هم مى‏شود و بالملازمه حكم منافى با آن را نفى مى‏كند. لذا به دلالت التزاميه متعارض هستند.

با توجه به این مقدمات: اگر عنوانى (كه متعلق خطاب مولى قرار گرفته) به نوع اول لحاظ گردد و ديده شود، در اينجا هر عامى به عمومش شامل ماده اجتماع هم مى‏شود و همان گونه كه در ساير افراد حجت است، در اين فرد هم حجت است و در نتيجه به دلالت التزاميه دلالت مى‏كند بر عدم هرگونه حكم منافى با اين حكم؛ و در چنين صورتى، ما بين الدليلين تعارض درمى‏گيرد؛ يعنى هركدام از دليلين، در مقام جعل و تشريع، يكديگر را تكذيب مى‏كنند و مى‏گويند ديگرى صادر نشده.

چنين موردى، داخل در باب تعارض است منتهى تعارض ما بين دو «مدلول التزامى» است نه دو «مدلول مطابقى» و نوبت به باب تزاحم و اجتماع امر و نهى نمى‏رسد زيرا مقتضاى قاعده در باب تعارض عبارتست از «تساقط الدليلين نسبت بمورد اجتماع از حجيت» درحالى‏كه در تزاحم و اجتماع امر و نهى، فرض بحث در موردى است كه هر دو دليل، نسبت به ماده اجتماع، حجيت دارند و در مقام جعل و تشريع، تنافى ندارند.

و اگر عنوانى كه متعلق خطاب شارع است، به نحو ثانى ملاحظه گرديده و در خطاب شارع اخذ شده باشد، اينجا جاى تزاحم و اجتماع امر و نهى است. مانند: «صل» و «و لا تغصب» كه امر «صل» روى طبيعت الصلاة رفته و مطلوب مولى ايجاد طبيعت است و صرف «وجود طبيعت» مطلوب است نه جميع افراد صلاة. لذا كلام، نسبت به جميع افراد (حتى صلاة در دار غصبى) هم ظهور ندارد.

در «لا تغصب» هم، مبغوض مولى صرف «وجود طبيعت» است نه جميع الافراد و كارى به افراد ندارد؛ لذا هيچ‏كدام از دو خطاب امر و نهى به ظاهرشان شامل ماده اجتماع نمى‏شوند تا به مدلول التزامى باهم متعارض باشند.

در نتيجه اگر چنين دو عنوانى نسبت بينهما عام و خاص من وجه شد (مثل همين صلاة در دار غصبى)، اين دو عنوان تعارضى ندارند؛ يعنى يكديگر را در مقام جعل و تشريع تكذيب نمى‏كنند بلكه هر دو از مولى صادر شده‏اند چون عناوين جداگانه است.

حال در اينجا اگر مكلف آمد و بين العنوانين جمع نمود:

تارة: مندوحه دارد؛ يعنى راه چاره داشت ولى بسوء الاختيار آمد و بينهما را جمع نمود.

و تارة: مندوحه ندارد. اگر مندوحه داشت، داخل در باب اجتماع امر و نهى مى‏شود و احكام آن باب را دارد به اينكه اگر گفتيم اجتماع امر و نهى جائز است، اين مكلف، هم مطيع و هم عاصى خواهد بود و اگر گفتيم جائز نيست، در اين صورت اگر جانب نهى مقدم شد، كان عاصيا و لا غير و اگر جانب امر را مقدم داشتيم، كان مطيعا لا غير و اگر مندوحه نداشت، داخل در باب تزاحم مى‏شود و احكام آن باب را دارد زيرا متزاحمين اگر متساويين در ملاك باشند، جاى تخيير است و اگر احدهما اهم و ديگرى مهم باشد، جاى اخذ به راجح و اهم است.

**نتیجه نموداری بحث:**